

سیاست خارجی هجومی روسیه و موازنه استراتژیک اروپایی

جهانگیر کرمی *

استادیار گروه مطالعات روسیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۷/۲۸ - تاریخ تصویب: ۸۷/۲/۲۱)

چکیده:

دولت روسیه در سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ به یک سیاست خارجی "هجومی" نسبت به غرب روی آورد. نگارنده در تحلیل چنین رفتاری، عامل اصلی را در "احساس خطر در مرزهای اروپایی روسیه" و به بیان روشن تر، به مخاطره افتادن جدی موازنه استراتژیک اروپایی از نگاه مقامات روس، جستجو کرده و کوشش نموده است تا در چارچوب نظریه سازه انگاری به عوامل و دلایل هجومی شدن سیاست خارجی روسیه بپردازد. برای این منظور، با طرح مسائل مهم سیاست خارجی روسیه در ده سال اخیر و وضعیت هجومی آن در سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، اهمیت مفهوم موازنه اروپایی را ارائه و موضوع سپر موشکی امریکا را به عنوان عامل اصلی برهم زننده این وضعیت بررسی نماید.

واژگان کلیدی:

روسیه، سیاست خارجی، اروپا، امریکا، موازنه قدرت، سپر دفاع موشکی

مقدمه

با تحول نگاه مقامات شوروی در سال های آخر دهه ۱۹۸۰، در بسیاری از مواضع سخت دوره جنگ سرد تجدید نظر به عمل آمد و سیاستی نرم و مسالمت جویانه در ارتباط با غرب در پیش گرفته شد و سپس روسیه جدید سال های دهه ۱۹۹۰ و درگیر در بحران های پس از فروپاشی امپراطوری، گام هایی بلند برای ادغام در غرب برداشت. در اوان دهه نخست سده نو و با خروج از وضعیت گيجی پس از امپراطوری، به تعبیر اتوفون هابسبورگ فیلسوف اتریشی (اربان، ۲۰۸)، دولت جدید ولادیمیر پوتین سیاستی عملگرا تر و متعادل تر در صحنه بین المللی در پیش گرفت که از عقب نشینی های دوره بوریس یتسین کمتر نشانی ماند. اما پس از حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳ و سپس موج انقلاب های رنگی در مناطق پیرامونی به ویژه در سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ شاهد سیاست خارجی پرخاشگر، تند، جسور، گستاخ و هجومی از طرف این دولت بودیم و این موضوع نسبت به آمریکا بسیار پررنگ تر و جدی تر بود تا آنجا که رئیس جمهور روسیه از واژه هایی چون "گرگ درنده" و "رایش سوم" در مورد آن کشور استفاده کرد و موضوع استقرار سامانه های دفاع موشکی در اروپا را با "بحران موشکی کوبا" قابل مقایسه دانست. همچنین می توان از تهدید به نشانه گیری دوباره موشک ها و حمله احتمالی به اروپا، از سرگیری فعالیت های نظامی دوره جنگ سرد پس از دو دهه تعطیلی و سرانجام، شدت عمل در بحران استیای جنوبی به عنوان مصادیق این سیاست خارجی هجومی یاد کرد. اما چرا چنین اتفاقی افتاد و واقعیت این امر چیست؟

تحلیل گران مختلف در غرب در این باره بحث های بسیار کرده اند و به مفاهیمی چون پوتینیسم، ناسیونالیسم روسی، نوامپریالیسم روسی، قدرتمندی روسیه، ضعف تدریجی آمریکا، خودآگاهی جدید و احساس هویت دوباره اشاره کرده اند. در روسیه هم بیشتر روی اقدامات خصمانه و پایان ناپذیر غرب برای محدودسازی روسیه، احیای قدرت روسیه و بازگشت به موقعیت یک قدرت بزرگ جهانی و نیز تدابیر پوتین برای پاسخ به دشمنان این کشور تاکید می شود. اما آیا واقعیت امر را می توان با این مفاهیم توضیح داد. به نظر نگارنده، اگر چه هر یک از اینها می تواند تحلیل هایی مفید ارائه کند و برخی زوایای موضوع را بکاود، اما عامل اصلی را بایستی فراتر از عوامل صرف شخصیتی، قدرتمندی، ضعف و یا مطامع خارجی نگریست. از این منظر می توان ریشه و دلیل اصلی مساله را در "احساس خطر در مرزهای اروپایی روسیه" و به بیان روشن تر، "به مخاطره افتادن جدی موازنه اروپایی" پس از ۶۰ سال از نگاه مقامات روس جستجو کرد. در چارچوب چنین تحلیلی، روسیه قصد راه اندازی دوره ای جدید از رقابت های جهانی را ندارد و با مطالعه اسناد استراتژیک این کشور و اظهارات مقامات آن نمی توان به یک سیاست خارجی مقابله جویانه بین المللی رسید بلکه صرفاً مساله حفظ

نوعی تعادل در مرزهای اروپایی مطرح است. مرزهایی که به علت پیچیدگی‌های جغرافیایی، تاریخی، قومی، مذهبی و نظامی، اتفاق نظری میان دو طرف روی آن وجود ندارد. طبعاً دقت در چنین فرضیه ای و درک درست چنین موضوعی می تواند برای فهمی منطقی‌تر از منافع ملی ایران و سیاست خارجی آن در ارتباط با روسیه و غرب نکاتی مهم را روشن سازد.

هجومی شدن سیاست خارجی دولت‌ها

برای فهم علل هجومی شدن سیاست خارجی کشورها، می توان از نگاه واقع‌گرایان به عواملی چون قدرت ملی و تلاش برای کسب، حفظ و افزایش آن و نیز گسترش‌گرایی و جاه‌طلبی ناشی از آن، الزامات ساختاری نظام بین‌المللی و شکاف میان قدرت و نقش و تلاش برای رساندن نقش کشور به قدرت موجود و یا جلوگیری از افول هر یک و سرانجام احساس خطر و تهدید امنیتی شدید و کوشش برای نشان دادن قاطعیت در کاربرد قدرت در دفاع از امنیت و منافع خود اشاره کرد. از چشم تحلیل‌گرایان سیاست خارجی، برای فهم چنین وضعیتی بهتر است که بیشتر به سراغ تصمیم‌گیران دولت‌ها و عوامل روانی و فردی موثر بر تصمیمات آنها، ماهیت ایدئولوژی، نگرش‌ها و گفت‌وگوهای حاکم بر دولت، نیازهای داخلی، افکار عمومی، نوع نظام سیاسی، ساختارهای حکومتی و فرهنگ ملی رفت و از این دریچه به دلایل و عوامل تحولات حاد در سیاست خارجی یک کشور نگریست (Hill, 219). اما تکوین‌گرایان (سازه‌انگاران) ضمن پذیرفتن اهمیت این متغیرها و درک جایگاه این عوامل با ناکافی دانستن آنها به عواملی دیگر چون هویت دولت (از جمله بحران هویت، عبور از بحران هویت و رسیدن به خودآگاهی جدید)، تفسیر تاریخی واقعیت‌های امروزی و ترکیب عناصری چون تاریخ (بازپیدایی تحقیرهای تاریخی) و ژئوپلیتیک آسیب‌پذیری اشاره می‌کنند. از این نگاه، وجود ذهنیت تاریخی به همراه واقعیت‌های موجود (ترکیب امنیت و هویت) می‌تواند رو آوردن به سیاست خارجی هجومی را در مقاطع خاص به خوبی تحلیل کند. هویت ملی و خاطره‌های تاریخی، رسالت و نقش ملی (علائق سنتی) و جایگاه آن (ژئوپلیتیک) می‌تواند از فیلتر تفسیر انسانی و تعاملات بین‌المللی، هویتی را برای دولت‌ها ترسیم کند که ستیزه‌جو یا همکاری‌کننده باشد، و البته در این میان نقش سایر بازیگران در احیای آن خاطره‌های تاریخی و ظهور آن تجربیات کم نیست. در واقع، مجموعه این عوامل، شرایط را برای یک سیاست خارجی آرام یا تند فراهم آورد و سیاستمداران در چنین وضعیتی دست به انتخاب برای ایفای نقش ملی می‌زنند؛ نقشی که خواه ناخواه در حیاتی‌ترین نقطه ژئوپلیتیک کشور، و در ارتباط با مهم‌ترین کشورهای موثر بر حیات و سرنوشت ملی رقم می‌خورد (Kubalkova, 6-7).

در این مقاله، کوشش شده است تا از منظر درک دولتمرد امروز روسی در نگاه به اتفاقات محیطی و تفسیر آن از طریق بازخوانی حوادث تاریخی دو سده اخیر به عوامل و دلایل هجومی شدن سیاست خارجی این دولت پرداخته شود. اگر چه مفهوم "موازنه" خودبه‌خود در چارچوب اندیشه‌های واقع‌نگر و ساختاری قرار می‌گیرد، اما از آنجا که منظور از "موازنه اروپایی"، نه صرف وضعیت قدرت دو طرف روسی و اروپایی، بلکه وضعیت روانی ناشی از بود یا نبود آن، حضور و اثرگذاری طرف‌ها در قلمروهای نزدیک به یکدیگر، و بازسازی مفهومی نوع تعاملات در بستر آسیب‌پذیری‌ها و جنگ‌های گذشته است. از این رو، بیشتر در چارچوب اندیشه‌های تکوینی قابل تحلیل است. اندیشه‌هایی که ساختارها را فراتر از عوامل مادی برده و ساختارهای ذهنی و بین‌الذهانی را نیز وارد کار می‌کنند. نکته مهم در این نگرش آن است که برای تحول سیاست خارجی یک کشور و تبدیل آن از یک سیاست معتدل به سیاستی تندتر، علاوه بر مشاهده عوامل عینی تهدیدزا، باید به تعبیر و تفسیر دولتمردان آن کشور از رفتارها، فعل و انفعالات و عوامل عینی در طرف مقابل نیز توجه کرد. به بیان روشن‌تر، نگرش تکوین‌گرا برای تحلیل رفتار خارجی دولت‌ها نه در مقابل نگرش‌های واقع‌گرا یا آرمانی بلکه در تکمیل آنها بکار می‌رود.

مسائل سیاست خارجی روسیه در ده سال گذشته

در دوره ریاست جمهوری پوتین از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸، مهم‌ترین مسائل بین‌المللی برای سیاست خارجی روسیه عبارت بودند از: جنگ افغانستان، جنگ عراق، پرونده هسته‌ای کره شمالی، پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، مساله صلح خاورمیانه، انقلاب رنگی در گرجستان و اوکراین، مسائل مولداوی و کوزوو و سرانجام سپر موشکی در لهستان و چک. از میان ده مساله مزبور، پنج مساله نخست به آسیا و پنج مورد دوم به اروپا مربوط هستند که در مورد آنها بحث می‌کنم.

در موضوع افغانستان، در سال ۲۰۰۱ رئیس‌جمهور روسیه از جنگ امریکا با طالبان به عنوان فرصتی برای ضربه زدن به ژرفای راهبردی جریان‌های تندرو اسلام‌گرای درون کشور و نیز در حوزه پیرامونی بهره‌جست و به صراحت اعلام کرد که "امریکا می‌تواند از فضای روسیه و کشورهای سی.آی.اس برای جنگ با تروریسم استفاده کند" (کرمی، ۱۴۶) و البته هنوز هم روسیه از عملیات ناتو در افغانستان حمایت می‌کند. در حقیقت، روسیه هیچ مشکلی با امریکا بر سر مسئله افغانستان ندارد و در نشست روسای جمهور دو کشور در تابستان ۲۰۰۹ در مسکو نیز توافقات مهم در خصوص افغانستان به عمل آمد. از نگاه مسکو، درگیر بودن امریکا در افغانستان هیچ ضرری ندارد و حتی تحلیل‌هایی که بعضاً در ایران می‌شود که امریکا

در افغانستان به دنبال مهار روسیه است نزد مقامات روس خیلی قابل درک نیست. مگر نه این است که در صورت قدرت یابی طالبان در افغانستان، دامنه این جریان به ازبکستان، قزاقستان و مناطق مرکزی روسیه و منطقه قفقاز شمالی در روسیه که عمدتاً مسلمان هستند کشیده می‌شود. برخلاف افغانستان، اما مسکو جنگ امریکا با حکومت عراق را در سال ۲۰۰۳ به عنوان "بهانه‌ای برای گسترش قلمرو استراتژیک و سلطه بر منابع انرژی" قلمداد کرده و در اوان کار با همکاری فرانسه و آلمان و چین کوشید تا مانع از چنین اقدامی شود. اما پس از عملیات، از مخالفت دست برداشته و حتی در جریان نشست‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد با امریکا همکاری کرده و صرفاً به اظهار نگرانی و تاکید بر اشتباه بودن عمل امریکا بسنده کرده است. در حال حاضر نیز روس به دنبال بستن قرارداد های نفتی با دولت جدید عراق هستند. در پرونده هسته‌ای کره شمالی، مسکو تا مرحله ای از پیونگ یانگ حمایت کرد. اما پس از اقدامات تند کره شمالی در پرتاب موشک‌ها و انجام آزمایش هسته ای، بتدریج تغییر جهت داده و این کشور را عملاً ناگزیر به همکاری با امریکا کرد. موضع مسکو در طول بحران، از حمایت تلویحی از کره شمالی به موضع مخالفت با اعمال فشار جدی امریکا و سپس فشار بر کره شمالی برای حل و فصل موضوع تغییر جهت داد (همان، ۱۵۳-۱۵۴) و در حال حاضر، روسیه دیگر درگیر موضوع کره شمالی نیست و برای روس ها وجود یک کره شمالی هسته در مرزهای شرقی این کشور موضوعی خطرناک تلقی می‌شود.

اما پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران همچنان روی میز شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای و شورای امنیت سازمان ملل متحد است و مقاومت‌های روسیه برای جلوگیری از تسریع روند اقدامات در چارچوب مواد منشور ملل متحد ادامه دارد. این کشور همراه با چین توانسته است حرکت شورا را بجای روند ماده به ماده، در طول مواد منشور ملل متحد آرام‌تر کند. اما طبیعی است مجموعه ای از مسائل و موضوعات میان کشورهای مزبور وجود دارد و پرونده ایران صرفاً یکی از آنهاست (شوری، ۷۱) روسیه در چارچوب حفظ بازارهای خارجی و همکاران منطقه ای و جلوگیری از تضعیف حاکمیت های ملی از سوی اقدامات یکجانبه امریکا در خارج از چارچوب نهادهای بین‌المللی، کوشیده است تا مانع از اقدامات تند مورد نظر امریکا شده و آن را تا حدودی محدود سازد. از سوی دیگر، با تاکید بر رعایت معاهده ان.پی.تی، همواره از ایران خواسته است، همکاری بیشتر با آژانس انرژی اتمی و رعایت قطعنامه های شورای امنیت ملل متحد داشته باشد. آنها همواره خاطر نشان ساخته اند که ظرفیت مقاومت آنها به وسیله اجماع اعضای دیگر محدود می‌شود، و از سخنان اخیر رئیس‌جمهور و وزیر خارجه آن کشور می‌توان دریافت که مسائل موجود در روابط مسکو و واشنگتن و بطور کلی مسکو و غرب، در مسیر تعاملات فی مابین قابل حل و فصل است.

در ارتباط با روند صلح خاورمیانه نیز روس‌ها با وجود حضور در نشست چهارجانبه، اما هیچ‌گاه مدعی و مخالف اساسی امریکا و غرب در موضوع صلح خاورمیانه نبوده‌اند. حتی در بحث دولت جدید فلسطین نیز با وجود برقراری تماس با رهبران حماس، اما هرگونه حمایت و پیشرفت را در روابط منوط به شناسائی اسرائیل کرده‌اند. در واقع، روسیه ضمن حفظ روابط با بازیگران رسمی مساله خاورمیانه، موضعی معتدل و محافظه کارانه اتخاذ کرده و در سال‌های گذشته، اسرائیل دومین شریک تجاری روسیه در منطقه خاورمیانه (پس از ترکیه) بوده است.

اما بر خلاف موضوعات بالا، برخی موضوعات هستند که از اهمیت و فوریت جدی‌تر برخوردار بوده و اصلا با مسائل مزبور قابل مقایسه نیستند. به بیان روشن‌تر، مسائل پنج‌گانه که از آنها یاد شد بیشتر به موقعیت بین‌المللی روسیه مرتبط هستند، اما مسائل دیگری هستند که امنیت ملی روسیه و منافع آنی و حیاتی این کشور را درگیر می‌کنند و چون این مسائل در درون منطقه اولویت اول سیاست خارجی روسیه رخ می‌دهند با اتفاقات و رویدادهای مربوط به اولویت‌های دورتر تفاوت اساسی دارند. یکی از این مسائل، گرجستان و داعیه‌های آن به عنوان داوطلب عضویت در پیمان امنیتی ناتو برمی‌گردد. از سال ۲۰۰۴ که انقلاب رنگی در گرجستان پیروز شد و نیروهای طرفدار غرب قدرت را بدست آوردند، روسیه کوشید تا به اشکال مختلف حرکت آنها را به سمت غرب کند نماید که در این رابطه می‌توان از اقدامات روسیه برای اقتصادی کردن روابط با کشورهای سی.آی.اس. بویژه در قیمت فروش انرژی و نیز قطع صدور گاز در ماه ژانویه یاد کرد. مسائل میان مسکو و تفلیس گاه رنگ امنیتی به خود گرفته و آخرین مورد آن رای مردم گرجستان به پیوستن به ناتو و اقدام نظامی تفلیس برای الحاق استیای جنوبی و پاسخ نظامی شدید روسیه و شناسایی استقلال استیای جنوبی و ابخازیا از طرف مسکو در تابستان ۲۰۰۸ بود. این موضوع با مانور ناوگان نظامی ناتو در دریای سیاه و سرانجام عقب‌نشینی نیروها خاتمه یافت. اما نخستین کاربرد نیروی نظامی روسیه خارج از مرزهای کشور و حمله نظامی به یکی از متحدان غرب در دوره بیست ساله پس از جنگ سرد بود (واعظی، ۲۳).

انقلاب رنگی اوکراین و مشکلات میان کیف و مسکو نیز بی‌شبهت به مورد گرجستان نبوده است. در جریان فراندوم پیوستن به ناتو نیز اکثریت مردم بر این موضوع تاکید کردند و روسیه نیز تهدید کرده در صورت عضویت اوکراین در ناتو، موشک‌هایش را به سوی کیف نشانه خواهد رفت. یک ویژگی مهم اوکراین و گرجستان قرار داشتن آنها در کنار دریای سیاه و تکمیل خط محاصره روسیه از بالتیک تا خزر (در صورت پیوستن آذربایجان به آنها) است. از این رو می‌توان انتظار داشت که اوکراین نیز همچنان به عنوان یکی از مسائل مهم در دستور کار سیاست‌گذاران مسکو باقی بماند. اما نتایج انتخابات زمستان ۲۰۱۰ و شکست نامزدهای

طرفدار غرب فعلاً بخشی مهم از نگرانی‌های مسکو را در مورد اوکراین برطرف کرده است. به تعبیر زادوخین، استقلال اوکراین، روسیه را با این پرسش روبرو کرد که روسیه بدون اوکراین و بدون تاریخ اوکراین چه چیزی خواهد بود (زادوخین، ۲۰۳).

مولداوی سرزمینی کوچک میان اوکراین و رومانی است که نیروهای غرب‌گرا در سال‌های اخیر بر آن حکومت کرده‌اند، اما به خاطر وجود منطقه خودمختار پری دنسترویه (روس‌های ساکن در مولداوی) همواره در معرض فشار روسیه قرار داشته و با خطر تجزیه روبروست. این کشور نیز از بسیاری جهات همانند گرجستان و اوکراین عرصه‌ای برای رقابت روسیه و اروپا بوده است و هنوز هم یکی از پایگاه‌های نظامی روسیه در آنجا مستقر بوده و محل کشمکش میان روسیه و اتحادیه اروپاست.

اما مساله استقلال کوزوو با وجود دیرپایی تاریخی، عملاً از زمان استقرار ناتو در سال ۱۹۹۹ شروع شد و براساس گزارش نماینده سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۷، بحث استقلال آن در شورای امنیت مطرح و مسکو تهدید به وتوی آن کرد. انتخابات صربستان نیز نوعی زورآزمایی میان مسکو و واشنگتن تلقی می‌شد که به زیان روسیه رقم خورد. در انتخابات صربستان، بوریس تادیچ نامزد غرب‌گرا پیروز شد و به عبارتی، کوزوو یک قدم به استقلال (حتی بدون رای شورای امنیت سازمان ملل متحد) نزدیک گردید. تادیچ مایل است در ازای پیوستن صربستان به اتحادیه اروپا، استقلال کوزوو را به تدریج به رسمیت بشناسد. پس از اعلام استقلال کوزوو در سال ۲۰۰۸ و به رسمیت شناختن آن از سوی غرب، روسیه از شناسایی این استقلال خودداری کرده و تهدیدهایی را نیز مطرح کرده است. اهمیت موضوع کوزوو از آنجاست که با فروپاشی یوگسلاوی، صربستان نیز به عنوان جانشین اصلی آن، با تجزیه دیگری روبرو شده و با استقلال یک کشور مسلمان، منطقه بالکان به عنوان حوزه نفوذ سنتی روسیه بیش از پیش از حوزه منافع آن دور می‌شود. در واقع، برای روسیه بسیار دشوار است که از بخشی از میراث ملی خود دست بکشد (همان، ۲۲۵).

آنچنانکه گفته شد، واقعیت‌ها حکایت از آن دارد که پرونده کره شمالی، پرونده ایران و مساله صلح فلسطین و اسرائیل موضوعاتی هستند که بیشتر به کشورهای دیگر ارتباط می‌یابند و برای روسیه از جهت بازار، حوزه نفوذ و یکجانبه‌گرایی و هژمونی امریکا اهمیت می‌یابند و کمتر به صورت مستقیم "امنیت ملی روسیه" را خلدشه دار می‌سازند.

پس، در حقیقت در پنج مساله آسیایی، روس‌ها حساسیت کمتر داشته و در نتیجه در همکاری و مشارکت با غرب راحت‌تر عمل کرده‌اند. در حالی که، در مسائل مرتبط با اروپا با حساسیت بیشتر برخورد کرده و در نتیجه، مقاومت جدی‌تر به عمل آورده‌اند. بیشتر واکنش‌ها و تندی‌های اعلامی و رفتاری نیز پس از تحولات مرتبط با این مناطق بوده است. در میان

مسائل مرتبط با مرزهای غربی روسیه و قلمرو دریای بالتیک تا دریای سیاه نیز موضوع سپر دفاع موشکی از حساسیت و فوریت امنیتی به مراتب بیشتر برخوردار بوده است.

رفتار هجومی و قدرتمندانه روسیه در سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸

روابط امریکا و روسیه که به خاطر مسائل مربوط به بحران کوزوو و حمله نیروهای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به صربستان در سال ۱۹۹۹ تیره شده بود پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بهبود یافت و پوتین از نخستین دولتمردانی بود که برای مبارزه با تروریسم اعلام همکاری کرد و به قطعنامه شورای امنیت برای صدور مجوز حمله به افغانستان رای مثبت داد. همکاری های دو کشور تا زمستان ۲۰۰۳ که بحث حمله امریکا به عراق به میان آمد، ادامه داشت. از این زمان بدگمانی دولت روسیه به اقدامات واشنگتن افزایش یافت و به ویژه با آغاز موج انقلاب های رنگی از گرجستان و سپس در اوکراین تندتر شد. اما با طرح مساله استقرار سپر موشکی در جمهوری های چک و لهستان و گام های بعدی برای عملیاتی کردن آن، روابط دو طرف به وخامت گرائید و واکنش های تند و بی سابقه مقامات روسی از زمان نشست امنیتی مونیخ در ۱۰ فوریه ۲۰۰۷ آغاز شد. پوتین "استفاده لگام گسیخته از زور را در مناسبات بین المللی"، نکوهش کرده و آن را "عاملی برای تشویق دیگران به تلاش برای دسترسی به جنگ افزارهای کشتار جمعی" دانست. او اشاره کرد که پس از فروپاشی دیوار برلین، "اکنون برخی کشورها می کوشند خطها و دیوارهای جدید جداکننده بر ما تحمیل نمایند." او گفت: "رفیق گرگ ما می داند چه چیز را بخورد و بدون اینکه به حرف کسی گوش کند طعمه هایش را پاره می کند" (www.taragi.eu.and www.baztab.ir).

پس از آن، روسیه مجموعه ای از اقدامات را انجام داد که نشان از جدیت و شدت عمل کرملین در پاسخ به شرایط جدید بود. در این ارتباط می توان از کارهایی چون نصب پرچم روسیه در بستر دریای قطب شمال، برقراری پروازهای تجسسی و پرواز بمب افکن های هسته ای و برقراری گشت زیر دریایی های هسته ای پس از دو دهه تعطیلی، تهدید پایگاه دریایی امریکا در گوام و پایگاه های ناتو در شمال اروپا از سوی جنگنده های روسی از طریق انجام مانور و پرواز بر فراز آنها، برپایی سامانه های دفاع موشکی در مناطق مرزی نزدیک اروپا، اعلام آغاز ساخت گونه های مختلف رادار و موشک، شلیک موشک به گرجستان، اعلام استقرار موشک ها در بیلوروس و نشانه روی آنها به سمت اروپا، خروج از پیمان کنترل نیروهای متعارف اروپا، تهدید احتمال حمله به لهستان، چک و اوکراین (www.irandiplomacy.ir) در صورت استقرار سامانه های موشکی امریکا یاد کرد. حتی رئیس ستاد مشترک ارتش روسیه اعلام کرد که "در صورت ادامه موضوع سپر موشکی، روسیه

احتمالاً با اروپا و آمریکا وارد جنگ خواهد شد (www.agahsazi.com) پوتین نیز نصب سامانه‌های دفاع موشکی را با بحران کوبا در دهه ۱۹۶۰ مقایسه کرد. همه اینها در شرائطی بود که آمریکا نیز به خاطر مجموعه‌ای از مسائل چون مبارزه با تروریسم، کنترل گسترش فن‌آوری‌های غیرمعارف و حل و فصل بحران‌های بین‌المللی به همکاری‌های روسیه نیاز داشت. اما می‌توان از پاسخ نظامی گسترده در حمایت از استیای جنوبی به ارتش گرجستان در تابستان ۲۰۰۸ به عنوان اوج هجومی شدن سیاست خارجی روسیه یاد کرد.

در واقع، با نگاهی به سیاست خارجی روسیه طی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ می‌توان فراز و نشیب‌های آن را دید که از یک سیاست منفعل در دهه ۱۹۹۰ به یک سیاست فعال در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ می‌رسد و سپس به تدریج فعال‌تر شده و در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ شدیداً هجومی می‌گردد (Mankoff, 124 and Cohen, 1). با نگاهی به مصادیق ذکر شده در بالا می‌توان دریافت که این رفتارها از یک سیاست خارجی هجومی و تند و فراتر از اعتماد به نفس و فعالیت عادی کشورها حکایت دارند. بسیاری از تحلیل‌گران به بررسی این وضع پرداخته و سیاست خارجی فعال، قدرتمندانه، گستاخ و جسور روسیه را با مفاهیم مختلف تحلیل کرده‌اند. برخی به اراده شخص پوتین و سرسختی او و یا "قدرت حاصل از درآمدهای انرژی" اشاره کرده‌اند (Cohen, 3). عده‌ای "اعتماد به نفس اقتصادی"، "رشد قدرت نرم افزاری روسیه" و "تهدیدهای امنیتی پیش‌رو" را مطرح کرده‌اند. دیگران نیز به "ضعف و مشکلات آمریکا" اشاره می‌کنند (wallander, 108) اما با مرور در تاریخ روسیه و فهم هم‌دلانه‌تر از اظهارات مقامات روسی می‌توان دریافت که واقعیت‌ها از داستان دیگری خبر می‌دهد. در واقع، دقت در شاخص‌های اصلی این سیاست‌ها نشان می‌دهد که طیفی از اظهارات و بیانه‌های تند دیپلماتیک تا آزمایش‌های فن‌آوری‌های نظامی، انجام عملیات استقرار نظامی، مانورهای نظامی، گشت‌های هوایی و دریایی نمایشی و اطلاعاتی و سرانجام اقدام به جنگ در دستور کار قرار داشته و از یک آمادگی جدی برای اقدامات تند دفاعی و هجومی فراتر از وضعیت منفعل دهه گذشته و حتی از سال‌های ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۵ حکایت دارد.

اهمیت موازنه اروپایی برای امنیت ملی روسیه

اروپا برای فرهنگ، هویت و سیاست روسیه یک عامل بسیار اساسی بوده و هست. جایگاه اروپا برای روسیه در دوره‌های مختلف همواره میان "الگوی فرهنگ و توسعه" یا "دشمن ملی" در نوسان بوده است. صفت‌بندی‌های سیاست خارجی روسیه نیز اغلب بر موازنه قدرت اروپایی موثر بوده است (fawn, 1). لاوروف وزیر خارجه روسیه می‌گوید: "تا زمانی که روسیه، به عنوان بزرگ‌ترین کشور اروپا، جزو طبیعی روند اروپایی نشود، وحدت کامل قاره

ما حاصل نخواهد شد (www.russiran.ru, feb2, 2008). " به خاطر غیرقابل دفاع بودن مرزهای اروپایی روسیه، این کشور قبلاً حملات فنلاندی ها و سوئدی ها را تجربه کرده بود. از نگاه روس‌ها، منظور از موازنه اروپایی، برتری و تسلط بر اروپا یا قرار گرفتن در حالت تعادل با آن است تا دچار وضعیت تحقیر و اشغال نشوند. در دو سده گذشته، روس‌ها در وضعیت‌های متفاوت نسبت به اروپا قرار گرفته‌اند.

الف) دوره عملی شدن تهدیدات اروپا: در این باره می‌توان حمله ناپلئون (۱۸۱۲ تا ۱۸۱۴)، اشغال شبه جزیره کریمه توسط بریتانیا، فرانسه و عثمانی در سال‌های ۶-۱۸۵۴، حمله آلمان‌ها در سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ و سپس ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ را مثال زد. در این دوره‌ها، روس‌ها نه تنها مناطق بالتیک تا دریای سیاه را از دست دادند بلکه ارتش‌های مهاجم تا مسکو نیز پیش رانده و ناپلئون حتی این شهر را به آتش کشید. در بسیاری از این شکست‌ها، روسیه با بحران‌های داخلی نیز روبرو شده و در زمان پیروزی نیز هزینه‌های گزاف پرداخت کرده است. لاورف وزیر خارجه روسیه به یادآوری تحقیر روسیه در جریان بحران کریمه می‌پردازد. در این بحران، با پیاده شدن نیروهای فرانسه و بریتانیا در شبه جزیره کریمه در سال ۱۸۵۶ کنگره صلح پاریس برگزار شد و روسیه را مجبور ساختند تا سرزمین کناره غربی رود دانوب را که طی جنگ ۳۰-۱۸۲۹ در حمایت از استقلال طلبان به خاک خود منضم ساخته بود، به مولداوی واگذار کند. همچنین روسیه مجبور شد در دریای سیاه نیروی دریایی نداشته باشد و پس از این بود که روسیه درگیر بحران‌های داخلی گسترده شد (نقیب‌زاده، ص ۳۷ و مستقیمی، ص ۹۴).

ب) وضعیت تعادل: روسیه در مواردی نیز در یک وضعیت نسبتاً متعادل با اروپا قرار گرفته و دو طرف هیچ کدام برای دیگری تهدیدی عینی و جدی نبوده‌اند. سال‌های ۱۷۳۳ تا ۱۸۱۱ و ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ را شاید بتوان مهم‌ترین سال‌های تعادل میان دو طرف به شمار آورد.

پ) وضعیت برتری: از نگاه مسکو، بهترین وضعیت در روابط روسی - اروپایی، برتری روسیه است. در این ارتباط در سال‌های ۱۸۱۴ تا ۱۸۴۸ که مسکو به عنوان متجی اروپا و نظام‌های پادشاهی و مسیحی از دست فرانسه انقلابی جلوه گر شد و سپس ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ که روسیه بر بخشی از اروپا تسلط یافته و نیم دیگر را گروگان نگه داشته بود، مهم‌ترین مصادیق آن می‌باشند.

در سند "تدبیر سیاست خارجی روسیه" در سال ۲۰۰۰ و نیز سال ۲۰۰۸، اولویت‌های سیاست خارجی روسیه عبارتند از: جمهوری‌های جدا شده از شوروی در چارچوب جامعه دولت‌های همسود، اتحادیه اروپا، ایالات متحده آمریکا، منطقه آسیا از چین و ژاپن تا هند، خاورمیانه، آفریقا و امریکای لاتین. در سند اول "روابط با دولت‌های اروپایی به عنوان یکی از اولویت‌های دیرینه روسیه" در نظر گرفته شده است و در سند دوم، از اروپا به عنوان

"قدرتمندترین عامل ژئوپلیتیک در روابط بین‌المللی روسیه" یاد شده است (www.norway.mid.ru.p.16). در حقیقت، اروپا برای سده‌ها حساس‌ترین منطقه برای روسیه بوده و هنوز هم نگرانی عمده روسیه در این منطقه است (استیل، ۶۷). در دوره شوروی نیز سه چهارم ارتش سرخ در مرزهای اروپایی مستقر بودند. اما نکته مهم این است که حتی در اولویت نخست سیاست خارجی روسیه (یعنی منطقه دولت‌های همسود)، بخش نزدیک و مرتبط با اروپا برای روس‌ها بیش از سایر نقاط مهم بوده است. طبعاً کشورهای بیلوروس، اوکراین، مولداوی و گرجستان که در معرض گسترش نهادهای غربی قرار داشته‌اند، برای روسیه به مراتب از کشورهای آسیای مرکزی جایگاهی حساس‌تر داشته و دارند (Danilov, 111-112).

مشکل اصلی اروپا و روسیه آن است که مرزهای واقعی دو طرف روشن نیست. برای روسیه ارتدوکس (تا اواسط قرن ۱۸)، مرز روسیه تا هر جا که ارتدکس‌ها سکونت داشتند گسترش می‌یافت و طبعاً تا یونان و قبرس پیش می‌رفت. در دوره ناسیونالیسم (از قرن ۱۹)، مسکو تحت سیطره گفتمان پان اسلاویسم، مرزهای روسیه تا لهستان و بالکان ادامه می‌یافت. در دوره کمونیسم نیز مرزها در قلب اروپا ترسیم شد. اما پس از فروپاشی شوروی، اینک کشمکش‌ها به سرزمین مولداوی (پریدنسترویه) و اوکراین (کریمه) رسیده است (زادوخین، ۱۹۶ و ۲۴۴).

در واقع، منطقه‌ای هلالی شکل از دریای بالتیک تا دریای سیاه و کشورهای میان این دو عرصه (شامل استونی، لتونی، لیتوانی، بلاروس، مولداوی و اوکراین) اینک صحنه برخوردی سیاسی امنیتی میان دو طرف است. معمولاً از تنگه‌های دریای بالتیک تا سیاه، به عنوان "راه‌های دسترسی روسیه به اقیانوس اطلس و هند" و "فضای تاریخی تماس روسیه و اروپا" یاد می‌شود. از این نگاه، اینها برای روسیه نه تنها اهمیت ژئواستراتژیک دارند، بلکه به عنوان عوامل تعیین هویت متقابل روس و اروپا مهم هستند و هر گونه تغییر اوضاع در این فضای جغرافیایی برای فعالیت‌های کشورهای اروپایی از نظر جامعه روس به عنوان خطر برای هویت و امنیت تلقی می‌شود (زادوخین، ۲۴۵).

اینک این منطقه در تهدید جدی از سوی ناتو و اتحادیه اروپا قرار گرفته است. گسترش ناتو تا مرزهای روسیه در بالتیک، تمایل اوکراین و گرجستان به عضویت در آن و تحول مفاهیم استراتژیک ناتو (از دفاع مشروع تا حضور پیش‌تاز) و بویژه درخواست برخی فرماندهان نظامی پیشین غرب برای تصویب دکترین جدید که ناتو را بی‌نیاز از مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌داند و ضربه هسته‌ای نخست و جنگ پیش‌دستانه را مجاز

می‌شمارد، از مهم‌ترین عوامل هجومی شدن ناتو نسبت به مرزهای غربی روسیه است (Danilov, 113).

بودجه و قدرت نظامی ناتو ۱۰ برابر و اقتصاد اتحادیه اروپا نیز ۱۵ برابر روسیه است. مباحث حقوق بشر، انرژی و انقلاب‌های رنگی نیز به گونه‌ای دیگر، برای روسیه فشار جدی برای تهدید مرزها محسوب می‌شوند. به قول دیمیتری راگوزین نماینده روسیه در ناتو: "نقشه اروپا بسیار تغییر کرده و روسیه باید ضمانت امنیتی مشخص داشته باشد" (ریانوستی، ۲۱ دی ۱۳۸۶). اتحادیه اروپا سیاستی جدید را در سال‌های اخیر (موسوم به سیاست همسایگی نزدیک) دنبال می‌کند که از شرق اروپا تا قفقاز را شامل می‌شود و این موضوع نیز بر نگرانی‌های روسیه دامن می‌زند. اما خطر اصلی برای موازنه فراتر از همه اینهاست.

سپر موشکی امریکا در اروپای شرقی و ضربه بر موازنه موجود

رقابت‌های نظامی روسیه و امریکا در دوره جنگ سرد وضعیتی را در سال‌های دهه ۱۹۶۰ و پس از آن میان دو کشور برقرار کرد که با عناوینی چون بازدارندگی، توازن ترس و همپایگی استراتژیک از آن یاد می‌شود. مجموعه‌ای از قراردادهای و پیمان‌های تسلیحاتی و استراتژیک در طول این دوره به تثبیت موقعیت با ثبات میان دو طرف کمک می‌کرد. اما از سال‌های پس از فروپاشی شوروی، امریکا در جستجوی برتری هسته‌ای خود درصدد ایجاد شبکه‌ای بزرگ و موثر از موشک‌ها برای وارد کردن ضربه نخست بر آمده و در این جهت، در سال ۲۰۰۲ از پیمان ای.بی.ام خارج شد و این امر با ابراز نگرانی و اعتراض روس‌ها روبرو شد. اما بحث استقرار ۱۰ سامانه دفاع موشکی در لهستان و یک سامانه راداری در چک تا سال ۲۰۱۳، موضوعی جدی‌تر بود (قهرمان پور، ۶۵). هرچند در ابتدا نصب ده سامانه مطرح بود، اما روس‌ها معتقد بودند مساله به اینجا ختم نخواهد شد. در حال حاضر ۴۰ سامانه دفاع موشکی در آلاسکا، ۴ سامانه در کالیفرنیا و تعدادی نیز در بریتانیا و گروئلند قرار دارند، اما چون مسئله روسیه، در واقع امریکا نیست، برای آنها قابل تحمل می‌باشد. اما همچنانکه گفته شد، مشکلات روسیه بیشتر به اروپا برمی‌گردد و از نگاه مسکو، نصب این سامانه‌ها، با بی‌ارزش کردن قدرت هسته‌ای و موشکی روسیه، قابلیت ضربه هسته‌ای نخست و دوم را از این کشور خواهد گرفت و اروپا را از تیررس روسیه خارج می‌کند و البته این بیشتر به لحاظ روانی اهمیت دارد تا عملیاتی. در واقع، با بهم خوردن برتری روسیه نسبت به اروپا (۱۹۹۱)، وضعیت تعادل سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ نیز کم‌کم دارد به هم می‌خورد و معلوم نیست این روند در کجا متوقف شود. مقامات نظامی روس، بارها تاکید کرده‌اند که "طرح امریکا باعث برهم خوردن تعادل استراتژیک قدرت در منطقه خواهد شد" (کوزه گر، ۵۲). "فضای تاریخی روس‌ها

در بالتیک، حوزه دریای سیاه، لهستان، چک و بالکان" ویران خواهد شد. از این نگاه، مقابله روانی روسیه و اروپا، جنبه تاریخی آمیخته به رویارویی دارد (زادوخین، ص ۲۴۴). در سال‌های اخیر در امریکا علاوه بر موج تبلیغات درباره هژمونی این کشور، بر برتری هسته‌ای این کشور و پایان وضعیت تعادل هسته‌ای چهار دهه گذشته که مبتنی بر "نابودی مطمئن متقابل" (MAD) بود، تاکید زیاد می‌شود؛ به طوری که ادعا می‌شود عصر MDA پایان یافته و برای نخستین بار در دهه‌های اخیر، زرادخانه‌های هسته‌ای روسیه با چین با یک ضربه هسته‌ای نخست خلع سلاح خواهند شد. امریکا برای نخستین بار برای یک یا چند دهه در موقعیت برتری هسته‌ای قرار گرفته است" (Lieber and Press, 7, 8). این وضع، در کنار طرح‌هایی نظیر "ضربه سریع جهانی" و فضای ناشی از چنین ادعاهایی، موجب احساس خشی بودن توان موشکی روسیه خواهد شد و تصور می‌شود که تمام معادلات بین‌المللی به نفع غرب خواهد بود (قهرمان پور، ۶۵).

از این رو، در می‌یابیم که در باب سپر دفاع موشکی، موضوع کاملاً به مرزهای روسیه در اروپا، قدرت نظامی روسیه، امنیت ملی آن و حتی موقعیت جهانی این کشور پیوند می‌یابد. روسیه خاطره حملات نظامی ویرانگر فنلاندی‌ها، سوئدی‌ها، لهستانی‌ها، فرانسوی‌ها و آلمان‌ها را از خلال دوران‌های دور و نزدیک به یاد دارد. در ابتدای قرن ۱۹ ناپلئون مسکو را به آتش کشید. همچنین در اواخر همان قرن، فرانسه و بریتانیا همراه عثمانی با شکست دادن روسیه، شبه جزیره کریمه را تصاحب و دسترسی آن کشور را به دریای سیاه محدود کردند و سرانجام اینکه در قرن ۲۰ آلمان‌ها در دو مرحله تا قلب روسیه پیش رفتند. روسیه اما برای جلوگیری از تکرار این داستان، پس از جنگ جهانی دوم، نیمی از اروپا را به "گروگان" گرفت (استیل، ۱۰۷) و در دهه هفتاد میلادی به همپایگی استراتژیک با امریکا رسید. این وضع اما دیری نپائید و واشنگتن و متحدانش در عرصه جنگ غیرهسته‌ای، با انقلاب در امور فن آوری نظامی متعارف، به فن آوری‌های جنگ موج سوم یا جنگ هوشمند (سایبر) را فراهم کرده و در بحران کویت (۱۹۹۱)، کوزوو (۱۹۹۹)، افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) آزمایش کردند.

در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نیز از اواسط دهه ۱۹۸۰، اتحاد شوروی عقب‌نشینی از شرق اروپا را آغاز کرد و ناتو تا مرزهای روسیه (کشورهای بالتیک) پیشروی کرد. اما مادامی که مسکو از جنگ افزارهای هسته‌ای بهره‌مند بود، بر اساس منطق بازدارندگی، همچنان می‌توانست غرب را بترساند و به عنوان یک ابرقدرت هسته‌ای اظهار وجود نماید. حتی استقرار سامانه‌های دفاع موشکی در کالیفرنیا و گروئنلند نیز چندان مهم نبود و از سوی دولت مردان روس تحمل شد؛ چرا که مساله اصلی مرزهای اروپایی روسیه بود و قاره اروپا هنوز در معرض موشک‌های هسته‌ای مسکو قرار داشتند. زمانی که امریکا بحث استقرار سپر موشکی و رادارها را در لهستان و چک مطرح کرد، آه از نهاد مقامات مسکو برآمد و این یکی

را قابل تحمل ندانستند. در واقع، فضای روانی از دست رفتن اروپای بی‌دفاع در مقابل شلیک‌های روسیه در یک جنگ احتمالی، موازنه را به زیان روسیه رقم می‌زند و این به معنی تهدید مستقیم امنیت ملی روسیه پس از نیم قرن است (www.norway.mid.ru).

از این رو، مجموعه تحولات مرتبط به گسترش ناتو، اتحادیه اروپا و از همه مهم‌تر، استقرار سامانه‌های دفاع موشکی اروپا، شرائطی را به وجود می‌آورد که روسیه در فضای روانی یا واقعی بدون توان ضربه اول و دوم هسته‌ای، مجبور است یا وارد دوره‌ای جدید از رقابت تسلیحاتی شود که توان آن را ندارد و در صورت ورود تجربه بدی از آن دارد، یا اینکه به نوعی با این وضعیت کنار آید. اما برای کنار آمدن ضرورت دارد که ضرب شستی به طرف مقابل نشان دهد تا در یک وضعیت متعادل، امکان مذاکره و بده و بستان فراهم آید. از نگاه مقامات مسکو، غربی‌ها قصد دارند که مسکو را میان دو وضع تسلیم یا رقابت و رویارویی قرار دهند، اما این کشور می‌کوشد به چنین دامی نیفتد.

نتیجه

برای فهم سیاست خارجی تند و هجومی روس‌ها، نمی‌توان عنصر قدرتمندی روسیه را بسیار پررنگ دانست؛ زیرا روسیه در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ اگر چه با تولید ناخالص ملی ۷۰۰ تا ۱۵۰۰ میلیارد دلاری و رتبه دهم در اقتصاد جهان وضعیتی نسبتاً مناسب داشت. بر اساس برنامه‌های کرملین قرار است روسیه تا سال ۲۰۲۰ به مقام پنجم برسد، اما قدرت اقتصادی اروپا حدود ۱۵ برابر و قدرت نظامی ناتو حدود ۱۰ برابر روسیه است و این کشور همین وضعیت را نیز مدیون درآمدهای ۲۰۰ میلیارد دلاری انرژی است و در صورت ورود به رقابت جدی با غرب، باید از خیر بهبود زیرساخت‌های اقتصادی فرسوده، رفاه مردم و احیای واقعی قدرت بگذرد. در واقع، روسیه ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ اگر چه با یک وضعیت قدرتمند تر از پایان جنگ سرد، ارتش قدرتمند تر، تسلیحات جدید، دلارهای نفتی بیشتر، بدون بدهی، چچن آرام‌تر، مخالفان داخلی ضعیف تر و رژیم محبوب تر در داخل روبرو بود؛ اما اقتصاد این کشور بطور جدی با مشکل ابتکار و پویایی دانش فنی در گیر و به شدت دچار زدگی بود. از سوی دیگر، روسیه به طور جدی پیوستن به سازمان جهانی بازرگانی (WTO) را دنبال کرده و قصد منزوی کردن خود را نداشت و اقتصاد این کشور روز به روز نیازمند ارتباط و تعامل جهانی بیشتر است. اگر چه مشکلات و ضعف آمریکا در سال‌های اخیر نیز تحریک کننده هستند، اما هنوز آن میزان از فاصله وجود دارد که روسیه به زودی درصدد انتقام برنیامده باشد. در فقدان عنصر ایدئولوژی که اروپا را تقسیم کند (www.rian.ru)، روسیه امروز قدرتمندتر شده و اعتماد به نفس یافته، اما می‌داند که ورود به یک رقابت جهانی، دقیقاً آن چیزی است

که شوروی به دام آن افتاد و مدل چین به خوبی گویای موفقیت پروژه صبوری برای قدرت و نقش واقعی در آینده است. پوتین در پاسخ به پرسش در مورد بازگشت جنگ سرد و احیای ابرقدرتی روسیه، "استفاده از چنین اصطلاحاتی را مربوط به گذشته پنداشته و آن را تلاش برای وارونه جلوه دادن واقعیت‌های روسیه که برخی دشمنی‌ها را دامن می‌زند دانسته است." در واقع، روسیه امروزه بیشتر، نگران به خطر افتادن امنیت در مرزهای غربی، در فقدان یک وضعیت موازنه اروپایی است و سایر عوامل، قدرت کمتر برای تبیین این مسئله را دارند. هر چند عناصر مشکلات آمریکا و قدرتمندی روسیه نیز در این میان اهمیت دارند، اما مساله اصلی در اروپاست.

این وضعیت حکایت از تلاش روسیه برای تنوع بخشی به ساختار نظام بین‌المللی و خروج از وضعیت تک قطبی به عنوان گزینه ای مطلوب دارد و طبعاً چنین وضعیتی یک فرصت مناسب اما بسیار محدود برای کشورهای مستقل مانند ایران است. اما اروپا محوری سیاست خارجی روسیه و نگرش اصلی آن به اروپا و دغدغه اصلی در قبال آن، نشان دهنده این واقعیت است که کشورهای دیگر نظیر ایران نایستی در فهم جایگاه خود در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ چون روسیه دچار اشتباه شوند. واقعیت روابط روسیه و غرب و به ویژه روسیه و اروپا در سال‌های گذشته حکایت از آن دارد که هیچ کشور و موضوع دیگری نمی‌تواند معنا و مفهوم اروپا و احساس خطر یا شوق پیوند را در سیاست خارجی روسیه نسبت به آن بیابد و سایر نقاط جهان در پرتو اروپا و در نسبت با مشکلات یا فرصت‌های روسیه و اروپا معنا پیدا می‌کنند.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. اربان، جورج (۱۳۷۳)، پایان امپراطوری، ترجمه هرمز همایون پور، تهران، علمی و فرهنگی.
۲. استیل، جانانان (۱۳۶۹)، سیاست خارجی شوروی، ترجمه سعید میرزایی ینگجه، تهران، اطلاعات.
۳. امنیت برای همه، سخنرانی ولادیمیر پوتین در چهل و سومین کنفرانس بین‌المللی درباره مسائل امنیت، ۱۰ فوریه ۲۰۰۷، مونیخ آلمان. (www.taragi.eu)
۴. زادوخین، آ.گ. (۱۳۸۴)، سیاست خارجی روسیه، ترجمه مهدی سنایی، تهران، ابرار معاصر.
۵. شوری، محمود، (بهار ۱۳۸۸) "روسیه، آمریکا و مسئله ایران"، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۱.
۶. قهرمان پور، رحمان، "ریشه‌یابی تنش‌های مستمر در روابط روسیه و آمریکا"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۷، نیمه شهریور ۱۳۸۶.
۷. کریمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، تحولات سیاست خارجی روسیه، تهران، وزارت خارجه.
۸. کوزه گر کالجی، ولی، "چالش استقرار سیستم دفاع ضد موشکی در شرق اروپا"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۳ (نیمه اردیبهشت ۱۳۸۶).
۹. لاوروف، سرگی، "رویکرد جدید روسیه در سیاست خارجی". (www.russiran.ru,feb2,2008)

۱۰. مستقیمی، بهرام (۱۳۷۳)، دگرگونی نظام بین المللی، تهران، وزارت امور خارجه.
 ۱۱. نقیب زاده، احمد (۱۳۶۷)، نگاهی به تاریخ روابط بین الملل (از ۱۸۷ تا ۱۱۴۵)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
 ۱۲. واعظی، محمود (۱۳۸۸)، "پیامدهای بحران گرجستان"، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۱ (بهار ۱۳۸۸)

ب. خارجی:

1. A Survey of Russian Federation foreign policy, (March 27, 2007) (www.norway.mid.ru).
2. Cohen ,Ariel,(2007) Domestic factors Driving Russia's foreign policy, November 19 (www.herritage.org).
3. Danilov,Dmitry(2005), "Russia-EU Cooperation" in Russia and Its Foreign Policy, Edited by Hanna Smith, Sarrijavvi, Kikimora Publications. .
4. Foreign Policy In A Consteructed word, Edited by Voncluika Kubalkova,(2001) London, M.E.sharpe.
5. Hill, Christofer,(2005) The changing politics of foreign Policy, Edited by Hanna Smith, Saari Jarvi, kikimora.
19. Lieber , Keir and Daryl Press,(2006) " The End of MAD?", International security, vol.30, No 4 (spring 2006).
20. Lieber, K.A and D.G.Press,(2006) " The rise of U.S.Nuclear primacy", foreign ffairs(march/ april 2006).
21. " Russia's Assertive foreign Policy"(www.wilsoncenter.org) 22 may 2009.and (www.cfr.org) MARCH 2009.
22. Realignments in Russian foreign policy , Edited by Rick Fawn, London, Frank cass, 2003.
23. Smith, Mark , "A Review of Russian foreign policy", conflict studies reaserch center, 07/20 (July 2007).
24. Trenin, Dmitri , " Russia Redefines Itself and Its Relation with the west", The Washington quarterly (spring 2007).
25. Mankoff, Jeffrey, " Russia and the west: taking the longer view", Washington quarterly, (spring 2007).
26. Wallander, Celeste A, " Russian transimperialism and Its Implications", The Washington quarterly (spring 2007). 26.http://peoplesreview.com, 13 september 2007).
27. www.rian.ru, 16/01/1387.
28. www.startfor.com, Jan 10,2008).
29. www.baztab.ir(1385/3/17).